

[مقاله زیر در سال ۱۹۹۱، به مناسبت انتفاضه اول که از دسامبر ۸۷ تا ۹۳ طول کشید نوشته شده است. از آنجا که در آن به نمای تاریخی قضیه فلسطین اشاره شده و زمینه انتفاضه کنونی را نیز نشان می دهد، آن را پس از یکی دو مورد تدقیق و روزآمد، در اینجا می آوریم.]

شکوه انتفاضه و تنهائی يك ملت

ژان لوک گودار، کارگردان برجسته سینمای فرانسه، در توصیف یکی از فیلم هایش می گوید: «این فیلم بیان تنهائی و بی کسی ست. نه فقط يك فرد، بلکه يك شهر، يك جامعه، يك ملت هم می تواند تنها باشد». به نظر می رسد که مفهوم «تنهائی يك ملت» با وضع فلسطینی ها قابل انطباق است.

چهار سال تمام است که انتفاضه (قیام عمومی توده های فلسطینی در سرزمین های اشغالی)، جریان دارد و در ۹ دسامبر ۹۱ وارد پنجمین سال خود می شود. قیامی بدیع و پیگیر و هر روزه با ابعاد گسترده سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود، متشکل در کمیته های خلقی، هدایت شده و سازمان یافته آنها علیرغم شرایط بسیار سخت نظامی و سیاسی و تاریخی ... خبر از معجزه ملتی می دهد که برای نیل به آزادی خود از اشغال و استعمار وطن گزین اسرائیل می رزمند و تجربه ویژه خود را می آفرینند. قربانی دادن هرروزه، محاصره اقتصادی، منع عبور و مرور چند ماهه، نفی بلد و زندان و کارشکنی ها و خنجر از پشت را تحمل می کند و راهی را که خود، علیرغم دشواری های بی حساب، به شیوه ای نسبتاً دموکراتیک بر می گزیند ادامه می دهد.

در حال حاضر، بیش از نیمی از کل فلسطینی ها در خارج از میهن خود بسر می برند و طی چند دهه گذشته، مبارزه آن ها برای بازگشت و وادار کردن اسرائیل به عقب نشینی، عمدتاً بر محور فعالیت از خارج به سوی داخل حرکت می کرده است. این فعالیت ها بدون شك دستاوردهای بزرگی برای فلسطینی ها داشته که از همه مهمتر سازمان آزادیبخش فلسطین (به عنوان جبهه ای در برگیرنده اکثر سازمان

های مبارز) است که به عنوان تنها نماینده مشروع این ملت در عرصه ملی و جهانی شناخته شده است. اما در نیمه دوم دهه ۸۰ با محاصره ها و سرکوب های مستمر علیه ساف و برچیده شدن پایگاه هایش در کشورهای همجوار اسرائیل، مبارزه فلسطینی ها با رکود و بن بست رو برو گشت. در ماه نوامبر ۸۷ کنفرانس سران عرب در امان (اردن) تشکیل شد و قضیه فلسطین را به صورت امری ثانوی و تحت الشعاع جنگ ایران و عراق ارزیابی نمود و فریاد سازمان آزادیبخش فلسطین جهت جلب کمک همه جانبه اعراب، از هر زمان دیگر، کمتر گوش شنوا یافت. احساس تنهائی و بن بست، مبارزان داخل و خارج را از پیش به فکر چاره انداخته بود. زمینه های عینی و ذهنی برای درگرفتن يك قیام عمومی در داخل آماده شده بود. کشتار چهار کارگر فلسطینی در غزه که شامگاه از سر کار خود به خانه باز می گشتند توسط اسرائیلی ها در دسامبر ۸۷، به مثابه جرقه ای قیام را شعله ور کرد. انتفاضه که نطفه اش در تاریخی سرشار از ستم و تحقیر بسته شده و ادامه اعتراضات و قیام های متعدد پیشین است، با استمرار و برخوردهای دموکراتیک و حساب شده اش تا کنون توانسته است يك بار دیگر قضیه فلسطین رامسأله روز و کلید حل مشکل خاور میانه نشان دهد.

آنچه به اختصار در سطور بالا گفته شد، روی روشن و درخشان سکه است. روی دیگر سکه عبارت است از تاریخ استعماری و حقوق پایمال شده يك ملت، مشکلات و جوانب منفی و مبارزه پر افت و خیز و تجربه های تلخ و آموزنده که در سطور زیر به آن ها - باز به اختصار - اشاره می کنیم تا روی اول سکه نیز برای خواننده علاقه مند روشن تر شود.

زمینه های تاریخی تا امروز

تا اواخر قرن نوزدهم یهودیان به صورت اقلیتی «دینی - نژادی» در کشورهای مختلف دنیا پراکنده اند و غالباً از حقوق شهروندی کامل برخوردار نیستند. جامعه بسته این اقلیت، در معرض ستم و تحقیر و تبعیض است و گاه مثلاً در روسیه تزاری یا شرق اروپا در معرض قتل عام قرار می گیرد. از ۱۸۷۸ گروه هایی از یهودیان به فلسطین مهاجرت می کنند و این آغاز پروسه ای ست که به استعمار فلسطین می انجامد. در ۱۸۹۶ در آستانه دوره امپریالیسم، تئودور هرتزل کتابی تحت عنوان

«دولت یهود» منتشر می‌کند و در آن می‌نویسد: «ما در آنجا (فلسطین) باید بخشی از برج و بارو و استحکامات اروپا علیه آسیا را تشکیل بدهیم. یک برج دیدبانی تمدن علیه وحشی‌گری بسازیم» (۱). اولین کنگره جنبش صهیونیستی که در شهر بال (سوئیس) تشکیل شد، هدف خود را چنین بیان می‌کند: در فلسطین، یک وطن برای ملت یهود ایجاد شود که توسط حقوق عمومی تضمین شده باشد».

در ابتدا پیشنهادهای دیگری هم مطرح بود که مثلاً این وطن در آفریقا (اوگاندا) یا سرزمینی در روسیه تزاری یا کانادا برگزیده شود ولی چه به دلایل تاریخی و دینی یهود و چه به خاطر اهداف استعماری (۲) که قدرت‌های مسلط غربی در خاور میانه داشتند، فلسطین برای این منظور برگزیده شد. ناگفته نگذاریم که دلسوزی نیروهای مترقی و چپ اروپا نسبت به یهودیان موجب شد که جنبش صهیونیستی تا حدود زیادی از حمایت جنبش چپ اروپا که طبعاً مخالف نژادپرستی بودند (و یا مثلاً برپایی کیبوتص‌ها را نوعی جامعه اشتراکی ارزیابی می‌کردند) برخوردار باشد و این حقیقت از دیده‌ها پنهان بماند که تاوان ستم بر یهودیان را ملتی دیگر با محروم شدن از کلیه حقوق انسانی و ملی اش خواهد پرداخت.

فلسطین در آن روزگار، مانند دیگر مناطق عربی از مصر و شمال آفریقا گرفته تا حجاز (سعودی امروز) جزئی از متصرفات امپراطوری عثمانی بود. جنگ جهانی اول و شکست عثمانی، این متصرفات را بین دو دولت فاتح انگلستان و فرانسه تقسیم کرد و طبق قرارداد «سایکس - پیکو» (۱۹۱۶) لبنان و سوریه به فرانسه رسید و فلسطین و اردن و مصر و عراق به انگلیس. مرزهای دلبخواهی که بین این مناطق (کشورها) - بنا به مصالح دو دولت فاتح - کشیده شد، همیشه مایه درگیری‌ها و جنگ‌های فرساینده بوده و تا آینده‌ای دور خواهد بود. ملت‌های عقب‌نگه داشته شده‌این منطقه که گرفتار مناسبات پیش-سرمایه‌داری و یوغ استبداد بودند، یارای مقابله با تهاجم غرب و سیاست مهاجرت یهودیان را نداشتند. فتوادل‌های ترک و عرب، به طمع پول، زمین‌های فلسطین را به یهودیان می‌فروختند و بعد از جنگ جهانی اول هم که فلسطین تحت الحمایه انگلیس قرار گرفت انواع فشارها برای مصادره زمین‌ها، به بهانه عدم پرداخت مالیات و غیره، بر اعراب وارد آمد و زمین‌ها به یهودیان داده شد و راه برای اسکان مهاجران بیش از پیش فراهم آمد. شایان ذکر است که برخی از

کارگزاران انگلیس در منطقه نیز به این امر کمک می کردند. مثلاً معروف است که سید ضیاء الدین طباطبائی (همدست رضاخان در کودتای ۱۲۹۹) طی سال ها اقامت خود در فلسطین زمین ها را به عنوان واسطه (چون مسلمان بود) از مالکان می خرید و سپس به یهودیان می فروخت. دولت تحت الحمایه فلسطین برای خود تمیر پستی و پول مشخص داشت که به دو خط عبری و عربی نام فلسطین و مبلغ معین را روی آن چاپ کرده بودند. بین این دولت تحت الحمایه و دیگر کشورهایروابط دیپلماتیک برقرار بود و دولت ایران نیز در ۱۳۲۴ شمسی، کنسولی به نام آشتیانی در آنجا داشت. اعراب فلسطین قرن ها سابقه تاریخی دارند. با وجود مهاجرت و اسکان یهودیان، هنوز جمعیت یهودیان نسبت به کل جمعیت فلسطین در اقلیت است. اما استدلال صهیونیست ها از ابتدا تا امروز (که نمونه اش نطق اسحاق شامیر در کنفرانس مادرید می باشد) این بوده است که «فلسطین سرزمینی بوده بدون ملت و باید به ملتی داده شود بدون سرزمین»!

سیاست استعماری انگلیس منطبق با خواست صهیونیست ها منجر به صدور بیانیه ای شد که به «وعده بالفور» معروف است. بالفور وزیر خارجه انگلیس در ۱۹۱۷ از طرف دولت پادشاهی انگلیس تعهد می کند که تمام تلاش خود را جهت ایجاد یک «میهن برای ملت یهود» به کار برد. اعراب در فلسطین و دیگر مناطق با این اقدام مخالف اند و مبارزات متعددی به صورت تظاهرات و شکایت به جامعه ملل و شورش و اعتصاب و درگیری های مسلحانه انجام می شود. تهدید ناشی از اشغال موجب بیداری بیشتر توده ها، تشکیل تجمعات و احزاب و سازمان های گوناگون می گردد. ناسیونالیسم عربی که از زمان جنگ جهانی اول بر ضد سلطه عثمانی به وجود آمده بود هرچه بیشتر تقویت می گردد و این بار حول حفظ فلسطین از اشغال یهودیان شکل می گیرد. اما این تلاش ها به هیچ وجه نمی تواند در یک نبرد نابرابر با قدرت سیاسی - نظامی و فرهنگی غرب که مصمم است اسرائیل را در منطقه به وجود آورد، به پیروزی برسد. رهبری مبارزه فلسطینی ها در دست یک روحانی مالک به نام حاج امین الحسینی ست که خود مجتهد بزرگ بیت المقدس است. او که از هر تلاشی (در قالب اندیشه خویش) برای جلوگیری از مهاجرت یهودیان و از این اشغال خزننده نومید شده در مخالفت با انگلیس حتی با نازی ها تماس می گیرد و از آن ها

کمک می‌خواهد! مبارزه اعراب با نیروهای انگلیسی و قیام‌های متعددی که در آن‌ها رهبران برجسته‌ای چون عزالدین القسام، عبدالقادر الحسینی و حسن سلامه کشته شدند و امکان به خطر افتادن منافع انگلیس در بقیه مناطق عربی، این دولت را مجبور می‌کند که در مقابل مهاجرت یهودیان موانعی به وجود آورد. اما یهودیان به کمک محافل استعماری دیگر (منجمله سرویس مخفی دولت فرانسه) گروه‌های تروریستی تشکیل می‌دهند و به نام مبارزه با استعمار انگلیس، دست به فعالیت گسترده‌ای می‌زنند و نه تنها برخی از مقامات انگلیسی، بلکه نماینده وقت جامعه ملل (کنت برنات) را ترور می‌کنند. کشتار عام دهکده‌های دیرپاسین و کفر قاسم یادبود ننگین گروه‌های تروریستی هاگانا و اشترن است. اسحاق شامیر و مناحیم بگین هر دو از نخست‌وزیران اسبق اسرائیل از سران این گروه‌ها بودند. مصون ماندن این گروه‌ها از هرگونه مجازات، همدستی خود انگلیس‌ها با آنان را نشان می‌دهد و ادعای «جنگ ضد استعماری صهیونیست‌ها» را با انگلیس نقش بر آب می‌سازد. در ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد طرحی را تصویب کرد (قطعنامه ۱۸۱) که بنا بر آن دو دولت یهودی و عربی در فلسطین تشکیل شود. اعراب رضایت ندادند و در جلسه شرکت نکردند ولی یهودیان پذیرفتند و دولت خود را تشکیل دادند و پا را از محدوده طرح تقسیم نیز فراتر گذارده، مناطقی دیگر را ضمیمه دولت خود کردند. این دولت در ۱۹۴۸ رسماً برپا شد و مورد شناسائی سریع شوروی و آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی قرار گرفت (۳).

دولت‌های عرب که همگی دست‌نشانده یا تحت نفوذ انگلیس بودند، عمدتاً تحت فشار توده‌ای، به کمک مردم فلسطین و برای جنگ با دولت نوپای اسرائیل لشکر کشی کردند ولی به دلیل عقب‌ماندگی مفرط و به خاطر آنکه نمی‌خواستند بجنگند شکست خوردند. این اولین تجربه تلخ فلسطینی‌ها و تنهائی‌شان بود. صدها هزار نفر آواره شدند و به ساحل غربی رود اردن و یا کشورهای همجوار فرار کردند. وجود آوارگان تا آنجا که نیروی کار ارزان را هدیه بورژوازی نوپای عرب می‌کرد (مثلاً در لبنان و کویت...) مورد استقبال قرار می‌گرفت و اگر می‌شد از وجود فلسطینی‌ها در کشور، وبه‌عنوان حمایت از آنان، مشروعیتی برای خود به دست آورد و مبارزات داخلی را سرکوب نمود، عیبی نداشت؛ اما اگر آوارگان به دنبال بازپس‌گیری حقوق

خود بودند مسلماً با سرکوب شدید مواجه می‌گشتند. اقدامات سرکوبگرانه اردن طی سال‌های ۶۰-۱۹۵۰ در این مورد نمونه است.

فلسطینی‌ها در همان سال ۱۹۴۸ (در سپتامبر) مجلس مؤسسان و دولتی را در غزه به وجود آوردند ولی با وجود آنکه کشورهای عرب (به استثنای اردن) آن دولت را به رسمیت شناختند دوام نیافت و غزه تحت کنترل مصر قرار گرفت. ساحل غربی هم طبق یک سازش و تقسیم استعماری به اردن داده شد و فلسطین از نقشه جغرافیای جهان حذف گشت. اسرائیل و همدستان بین‌المللی آن منکر وجود فلسطین شدند و اکنون چهل و سه سال است که فلسطینی‌ها به انواع وسایل برای اثبات همین هویت ملی و احقاق حقوق ملی شان مبارزه می‌کنند.

ضربه سختی که از این رهگذر به اعراب وارد آمد احساسات ملی و میهن پرستانه را در سراسر منطقه عربی بیدار کرد. احزاب و جمعیت‌های مختلف به وجود آمدند و برای مقابله با این خطر که مدام آن‌ها را تهدید می‌کرد به تحرکی وسیع دست زدند. رژیم‌های فاسد و دست‌نشانده سابق یکی پس از دیگری سقوط کرد و حکومت‌های کودتایی با شعارهای ملی و آزادیخواهانه به ویژه برای آزادی فلسطین برپا شد. در مصر، جمال عبدالناصر بر سر کار آمد و دوره جدیدی را در تاریخ این منطقه گشود. در همه جا، بورژوازی نوپا با شعارهای پوپولیستی و سوء استفاده از خواست‌های توده‌ها آنان را بسیج می‌کرد. هیچ‌جا نمی‌توانست از اختیار و تصمیم توده‌ها سخنی در میان باشد. همه‌جا دیکتاتوری و سرکوب (وقیل از همه علیه کارگران و کمونیست‌ها و نیروهای دموکرات) بیداد می‌کرد. ناصر در آغاز تثبیت قدرت خود، چند تن از رهبران جنبش کارگری مصر را اعدام کرد تا از همگان زهر چشم بگیرد. رفرم‌هایی انجام می‌شد ولی سرانجام به خدمت‌تثبیت یا روی کار آمدن این یا آن باند از افسران و احزاب بورژوایی تمام می‌شد. باید گفت که قدرت‌های استعماری، از این تحولات گاه راضی نبودند و سقف «استقلال طلبی» بورژوازی نوپای عرب با تسلط استعماری در تضاد قرار می‌گرفت، چنانکه در ۱۹۵۶ پیش آمد: پس از ملی کردن کانال سوئز، لشکرکشی فرانسه و انگلیس و اسرائیل به مصر رخ داد و سینا اشغال شد. هرچند مصریان مقاومت جانانه کردند، اما با تهدید دخالت شوروی بود که جنگ به پایان رسید و بعد اسرائیل عقب‌نشینی کرد. در ۱۹۵۸، در

لبنان شورشی وسیع علیه «پیمان بغداد» صورت گرفت که آمریکا ناگزیر برای حفظ رژیم، نیروی دریایی اش را در بیروت پیاده کرد. در همین سال، رژیم سلطنتی در عراق سقوط کرد و با خروج عراق از پیمان ضد شوروی بغداد، نام این پیمان به سنتو بدل شد (که ایران هم عضو آن بود).

پس از شکست ۱۹۴۸ که وطن و ملتی را متلاشی کرده بود، فلسطینی ها هنوز نمی توانستند روی پای خود بایستند. اتحادیه عرب به ابتکار ناصر و پشتوانه او در سال ۱۹۶۴ سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) را در بیت المقدس (که آن روز جزء اردن بود) تشکیل داد. اما برای اولین بار، در آغاز سال ۱۹۶۵ بود که يك سازمان فلسطینی توانست با اتکاء به خود و بدون کمک رژیم های عرب ابراز وجود کند. سازمان الفتح اولین عملیات مسلحانه اش را آغاز کرد. این اقدام چون «دیگی بود که برای رژیم های عرب نمی جوشید» مورد تحقیر و اتهام رسانه های رسمی قرار گرفت و این عملیات حتی به سنتو نسبت داده شد!

جنگ ژوئن ۱۹۶۷ که از طرف اسرائیل پیشگیرانه وانمود شد، در واقع، جز اجرای سیاست توسعه طلبی این دولت نبود. اسرائیل با کمک بی دریغ غرب مناطق جدیدی، از جمله باقی مانده فلسطین (ساحل غربی) را اشغال کرد تا قسمت های اشغال شده قبلی دیگر از یاد برود (۵).

شکست رژیم های عرب (مصر، سوریه و اردن) فشار را از سر الفتح و سازمان های متعدد فلسطینی که از پیش مخفیانه تشکیل شده بودند تا حد زیادی برداشت و امکان بسیج گسترده توده ای برای جنگ چریکی علیه اسرائیل را در اختیارشان گذارد. هر رژیمی برای تثبیت خویش و کسب مشروعیت کوشید بر این موج سوار شود ولی این سوء استفاده با تضاد و درگیری با سازمان های فلسطینی انجامید. این سازمان ها به تدریج در يك سازمان و زیر يك چتر جبهه ای که همان نام سازمان آزادیبخش فلسطین را داشت ولی رهبری و بسیاری از شیوه های عمل و نظرش تغییر کرده بود جمع شده بودند و می کوشیدند سرنوشت خود را به دست گیرند. در لبنان (۱۹۶۹) و در اردن (۷۱-۱۹۷۰) درگیری های سخت پیش آمد و فلسطینی ها را با واقعیات بیشتر آشنا کرد. اما به دلیل نداشتن منطقه پایگاهی و زمینی که بر آن بایستند و فعالیت خود و زندگی بیش از دو میلیون آواره را سازمان دهند، فلسطینی

ها را همواره در نوعی سیاست بسوز و بساز حبس کرده و می‌کند. مبارزه حق طلبانه فلسطینی‌ها و شرایط عینی آنان برای اعتراض و شورش و انقلاب و پیوند تاریخی و فرهنگی ملی شان با دیگر ملت‌های عرب، و تحرك و سطح دانش و تجربه کار سیاسی شان و وجود کانون داغ سرزمین‌های اشغالی، عواملی بوده‌اند که وجود فلسطینی‌ها را برای طبقات حاکم در کشورهای عرب غیر قابل تحمل کرده است. نه شهروند درجه دوم بودن در کویت و ... نه ممانعت از ورود به مصر و سرگردانی بین این کشور و آن کشور (۶)، نه زندان در سوریه و نه ۱۵ سال جنگ داخلی در لبنان، نه فشارهای اقتصادی، نه چهل سال زندگی و صبر در چادرهای آوارگی و حصیرآبادها موجب نشده است که بازگشت به وطن از یاد اینان برود و به همین دلیل است که اردوگاه‌ها و لانه‌های فقر و شکنجه فلسطینی‌ها را اسرائیل دائماً بمباران کرده و می‌کند. مقررماندهی ساف از کلیه کشورهای همجوار فلسطین برچیده شده و به نقطه ای دوردست در تونس تبعید شده است. در تونس هم توسط هواپیماهای اسرائیلی (که از روی ناوگان‌های آمریکایی مدیترانه برخاسته‌اند) بمباران شده و دست‌تروریست‌های اسرائیلی و خیانت‌رژیم‌های عرب رهبرانی چون ابوجهاد و ابویاد را ترور کرده است. تنهایی فلسطینی‌ها را به ویژه پس از اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل و محاصره بیروت (۷)، کشتار صبرا و شاتیل، محاصره اردوگاه‌ها توسط سازمان شیعیان امل، طرد عرفات از سوریه، محاصره و به توپ بستن اردوگاه‌های فلسطینی در شمال لبنان توسط سوریه (در حالی که خود عرفات آنجا بود)، موضوع فلسطین را تحت الشعاع جنگ ایران و عراق تلقی کردن توسط کنفرانس سران عرب (۱۹۸۷) و عدم دریافت هیچگونه تلگرام پشتیبانی در مجلس ملی فلسطین منعقد در الجزایر (سپتامبر ۱۹۹۱) می‌توان به وضوح دید. اما اینکه در عرصه جهانی از حقوق بشر صحبت می‌شود و شامل حال انسان فلسطینی نمی‌گردد، اینکه طی یک شبانه‌روز مثلاً لیتوانی می‌تواند استقلال پیدا کند و به رسمیت شناخته شود ولی برای فلسطینی‌ها حق تعیین سرنوشت و حق استقلال قائل نمی‌شوند، اینکه هر تجاوزی حق مشروع و قانونی اسرائیل محسوب می‌گردد ولی فلسطینی‌ها از حقوق ابتدائی و مشروع خود هم محروم هستند و سیاست «یک بام و دو هوا» در مورد آنان اعمال می‌گردد، ابعاد دیگری از مسأله است. در برابر این

فشارهای بی حد است که انواع عکس العمل‌ها (از اقدام به عملیات انتحاری و انتقامجویی گرفته تا یأس و راضی شدن به حد اقلی که امکان چانه زدن و به دست آوردنش فراهم باشد) به طور طبیعی دیده می شود. با وجود این و به رغم همه این فشارها، فلسطینی‌ها توانسته اند با به کار گرفتن انواع مختلف مبارزه، در هر مرحله (از عملیات چریکی شهری گرفته تا دشمن را در هر جای دنیا تعقیب کردن، از درگیری در مرزها تا تشکیل نهادهای آموزشی، خدماتی و سندیکایی مختلف، تا فعالیت گسترده فرهنگی و سیاسی و دیپلوماتیک و پی ریزی مؤسسات دولتی و پارلمان برای اداره امور یک ملت ...) هویت انسانی و ملی خویش را بازسازی کرده آن را به دوست و دشمن تحمیل کنند و ثابت کنند که ملتی هستند با هویت مشخص و دارای حقوق و با صلاحیت برای به عهده گرفتن وظایف خویش. مسلم است که آن‌ها نیز از طبقات و اقشار اجتماعی معینی تشکیل می شوند که چشم انداز هر یک از آن‌ها نسبت به آینده با دیگری فرق می کند. دولتی که یک کارگر و زحمتکش فلسطینی می خواهد همان چیزی که سرمایه دارش می خواهد نیست، اما امروز در مبارزهء ضد استعماری و ضد اشغال شریک اند.

گهوارهء انتفاضه

طی دو جنگ ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ قسمت اعظم مردم فلسطین آواره شده اند و بخش کمتر آن‌ها در داخل فلسطین توانسته اند باقی بمانند. ۶۵۰ هزار نفر در مناطقی که در سال ۱۹۴۸ اسرائیل نام گرفته به عنوان شهروند درجه دو (۸) زندگی می کنند و بیش از ۱/۵ میلیون نفر در غزه و ساحل غربی رود اردن که در سال ۶۷ اشغال شده است بسر می برند. در این قسمت اخیر است که انتفاضه پا گرفته و ادامه دارد. اسرائیل تمام تلاش خود را به کار برده تا این مناطق را تابع خود گرداند؛ تولیدات محلی را از بین ببرد و به تدریج، همه هویت مادی و معنوی این ملت را در خود هضم نماید. فلسطینی‌های داخل زیر بار کمرشکن مالیات، بیکاری، بسته بودن دانشگاه‌ها و مدارس و نبود اعتبار مالی جهت خدمات شهرداری‌ها و کارشکنی یا ممانعت از سرمایه گذاری و یا صدور کالاهای محلی ... رنج بسیار برده اند ولی با کمک ساف کوشیده اند تا حدی مانع به ثمر

رسیدن سیاست های دشمن گردند. روزانه حدود ۶۰ هزار نفر از کارگران غزه برای فروش نیروی کار خود به اسرائیل می روند و مجبور هستند به خاطر الزامات امنیتی دولت یهود شب به خانه های خود بازگردند (۸). چون کارگاه های محلی ورشکست شده اند، ساف ناگزیر است برای جلوگیری یا جبران ورشکستگی صاحبان کارگاه ها به آن ها کمک کند. در اینجا، برخلاف تصور رایج، کمک به کارگر (برای آنکه در محل باقی بماند و ناگزیر به مهاجرت نشود) از کانال کمک به سرمایه دار می گذرد! شاید پیچیدگی مسأله فلسطین ایجاب می کند که گاه کوتاه ترین فاصله بین دو نقطه، خط مستقیم نباشد! مقامات اسرائیلی به انواع وسایل و بهانه ها باعث نابودی کشاورزی فلسطین می شوند تا زمین ها متروکه و مصادره شود. هزاران خانه تا کنون به عنوان تنبیه از طرف ارتش با بمب منفجر شده و صدها دهکده با بلدوزر صاف و از روی نقشه حذف گردیده است. زندان ها که همواره انباشته از فلسطینی هاست کافی نیست، چندین اردوگاه اضافی برای نگهداری زندانیان درست شده است. در گزارش های سالانه عفو بین الملل اندکی از حقایق بسیار را در این مورد می توان مشاهده کرد.

فلسطینی های داخل، مأیوس از اتکاء صرف به فعالیت ساف، خود ابتکار عمل را به دست گرفتند. بدون آنکه ابعاد این حرکت اجتماعی و سیاسی تا این حد قابل پیش بینی باشد، داخل نقش عمده را عهده دار شد و طبق قانون ظروف مرتبته، سطح جنبش را که رو به افت داشت، ارتقاء داد. جمعیت ها و کمیته های توده ای که از ماه ها پیش با هدف های ظاهراً رفرمیستی و غیر قهرآمیز تشکیل شده بود (مانند کمیته های تحریم کالاهای اسرائیلی) به کمیته های اعتصاب و تظاهرات و کمک های دستجمعی تبدیل شد. با توجه به تجارب پیشین، اشکال جدیدی از سازماندهی، و متناسب با شرایط به وجود آمد و همه زیر رهبری واحدی که متشکل از نیروهای سیاسی موجود (به استثنای اسلامی های افراطی) ست قرار گرفتند و هم اکنون چهار سال است که کلیه فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مناطق اشغالی را اداره می کنند و در کنار قدرت نیروی اشغالگر عملاً یک قدرت توده ای موازی به وجود آمده است. این قدرت موازی که با ساف کاملاً در هماهنگی قرار دارد و خود را جزئی از آن معرفی می نماید، نه تنها پشتوانه محکمی برای ادامه

حیات ساف بوده و آن را از بن بست پیشین خارج کرده بلکه موجبات تغییرات مهمی در استراتژی ساف شده است که یکی از آن‌ها قبول وجود دو دولت در پارلمان فلسطین است. انتفاضه با در دست داشتن يك نقطه قوت، اعلام آمادگی می کند که با دشمن بر سر میز مذاکره بنشیند و موجودیت اسرائیل را بر قسمتی از خاک فلسطین - که هرگز به رسمیت نشناخته بود - به رسمیت بشناسد. انتفاضه فقط قیام داخل نیست. قیام کل مردم فلسطین، قیام ساف تنها نماینده مشروع این مردم است و این نکته ای است که در «مذاکرات صلح» مادرید (۳۱ اکتبر ۱۹۹۱) به خوبی نمایان بود. ساف توانست به آمریکا بقبولاند که اگر قرار است راجع به فلسطین صحبتی بشود و تصمیمی اتخاذ گردد، در غیاب فلسطینی‌ها، در غیاب ساف امکان ندارد. در اینجا مجال شرح دستاوردهای انتفاضه نیست. تنها به این نکته اشاره می کنیم که انتفاضه موجب تحولات مهمی در جامعه سنتی فلسطین شده و در مسائل مهمی مانند دموکراسی، حقوق کارگران، حقوق زنان و ذهنیت جامعه نسبت به این مسائل پیشرفت‌های قابل توجه حاصل شده است.

کنفرانس مادرید: مدافعان و مخالفان

آمریکا بنا به مصالح خاص خویش در عرصه جهانی، خواستار «حل و فصل» کشمکش اعراب و اسرائیل است به شرطی و به نحوی که اسرائیل به عنوان قدرت مسلط اقتصادی، نظامی و سیاسی منطقه درآید و دارای روابط عادی با کلیه کشورهای منطقه باشد. آمریکا با ایجاد دولت مستقل فلسطین که جاه طلبی‌های اسرائیل را محدود کند و احتمالاً تا سال‌ها شکلی از کانون شورش و ناآرامی بماند مخالف است، لذا «حقوق ملی ملت فلسطین» که بالاخره پس از سال‌ها مبارزه و امتیاز دادن‌های سیاسی اعراب به زبان جرج بوش آمد، چه بسا از حد يك خودمختاری داخلی که در قرارداد کمپ دیوید (۱۹۷۸) پیش بینی شده بود تجاوز نکند. آمریکا اسرائیل را تحت فشار محدودی قرار می دهد و این بچه «لوس» خود را با دادن امتیازهای فراوان به سر میز مذاکره می آورد تا «آشوب اعراب» برای همیشه (۹) بخوابد.

نکته دیگر اینکه قدرت صنعتی، نظامی و سیاسی عراق اگر قبل از داعان شدن در جنگ خلیج، نتوانست کفه ترازو را به نفع اعراب سنگین کند (و برای آنکه چنین نشود آمریکا و متحدان آن را بمباران کردند و صدها هزار کشته و مجروح و گرسنه برجای گذاشتند)، اما به طور غیر مستقیم در تغییر توازن قوا تأثیر گذارد. رسیدن موشک های عراقی به تل اویو نشان داد که بر خلاف تز اسرائیل دائر بر تضمین امنیت خویش در چارچوب مرزهای هرچه گسترده تر، امنیت آن در گرو روابط عادی با کشورهای عرب می باشد. علیرغم وقاحتی که آمریکا و متحدانش در اجرای دوگانهء قوانین و حقوق بین المللی نسبت به اعراب و اسرائیل از خود نشان می دهند و سیاست «یک بام و دو هوا» ی آنان رسوا شده است، اما پس از جنگ دوم خلیج برای آمریکا دشوار بود که در مورد اجرای قطعنامه های ملل متحد از طرف اسرائیل سخنی نگوید و همچنان به حمایت یکجانبه و آشکار خود از اسرائیل ادامه دهد و به حل و فصل کشمکش هرچند به نحوی ظاهر الصلاح نکوشد.

با فروپاشی بلوک شرق و بروز قدرت بلامنازع آمریکا و تلاش همه جانبه جهانی برای فروخواباندن جنبش های ضد امپریالیستی و تقویت سلطهء آمریکا در منطقه، نیاز امپریالیسم به اسرائیل به عنوان یک پایگاه مقدم (و یا به قول ریگان به مثابهء «ناو هواپیما بر آمریکا در منطقه») کمتر از پیش شده است. و باید آن را تاحدی مهار کرد، مبادا زیاده روی های آن موجب برآمدی انقلابی در منطقه شود و در دسرهایی تازه که از کنترل خارج است پدید آید.

فلسطینی ها هم این تحولات بین المللی و هم سلب مسؤولیت هرچه بیشتر رژیم های عرب نسبت به مسألهء فلسطین و هم گرفتاری روز افزون توده های عرب در مشکلات روزمره و به دنبال آن کم توجهی به مسائل بزرگتر نظیر موضوع فلسطین را می بینند و نتیجه گیری می کنند که اگر روزی فلان کشور همجوار فلسطین را پشت جبهه و «هانوی» خود آرزو می کردند واقعبیت امروز چنین نیست. آن ها در جهان عرب، در واقع تنها هستند. هر کشوری بسیار آسان تر از پیش می تواند روی آن ها فشار بیاورد. برای مثال، هم اکنون دهها هزار نفر از فلسطینیان، از کشورهای خلیج فارس و سعودی به اردن رانده شده اند. آن ها کارشان را از دست داده اند، خانواده ها شان چه در داخل سرزمین های اشغالی و چه در اردن درآمدی ندارند. از طرف

دیگر، زمان به نفع اسرائیل حرکت می کند. هرچه حالت نه صلح، نه جنگ بیشتر ادامه یابد و سیل مهاجرت افزوده شود، تنها عاملی که تا امروز به نفع فلسطینی ها بوده (یعنی عامل جمعیت) به ضررشان تغییر پیدا خواهد کرد و فلسطینی ها در وطن خویش نیز در اقلیت خواهند افتاد و آن وقت آرزوی تحقق هویت ملی و استقلال، حتی در پاره ای از سرزمین اصلی خویش نیز به فراموشی تاریخی سپرده خواهد شد.

واقعیات فوق، یکسان، برای همگان قابل مشاهده است، اما مخالفان و موافقان کنفرانس صلح از آن دو نتیجه جداگانه می گیرند و گمان نمی رود که بتوان یکی از این دو گروه را تابع ایدئولوژی و منافع طبقاتی واحدی نشان داد. کسانی که مخالف اند در مجموع می گویند که هیچ نتیجه ای از این کنفرانس حاصل نمی شود و ما شکست و تسلیم خود را باید امضاء کنیم ولی موافقان با آنکه اطمینانی به نتیجه کار ندارند آن را به عنوان یک تجربه ناگزیر و گاه با اندکی خوش بینی دنبال می نمایند. آن ها می گویند طبق تجارب تاریخی پیشین، هر جا از فلسطین صحبت می شود باید ما باشیم. کسی به غایبین حق نمی دهد. مجلس ملی (پارلمان) فلسطین که در اواخر سپتامبر [۹۱] در الجزایر تشکیل جلسه داد، پس از مذاکرات و طرح نظرات موافق و مخالف، با اکثریت آراء تصویب کرد که به شرط حفظ پرنسپ های اصلی ساف، در کنفرانس شرکت کنند و در واقع، جواب «آری، ولی...» را داد. در داخل فلسطین هم تقریباً وضع چنین است. در طرح نظرات، برخورد دموکراتیک به چشم می خورد و غیر از کسانی که در کنفرانس تهران جمع شده بودند تا کنفرانس مادرید را محکوم کنند و برای فلسطین «راه حل انقلاب اسلامی» تحت رهبری خامنه ای ارائه دهند، کسی اعمال خشونت را علیه شرکت کنندگان در کنفرانس مادرید مطرح نساخت. موضع گیری های سرسختانه اسرائیل و حمایت های آمریکا و غرب از آن، البته کمتر جایی برای خوش بینی باز می گذارد. مثلاً فرانسه که به اصطلاح مورد انتقاد اسرائیل است و متهم به جانبداری از اعراب، یا نوعی کوتاه آمدن و اجرای قطعنامه های ملل متحد را به اسرائیل توصیه می کند موافقت کرده است که نیم میلیارد دلار برای ساختن مستعمرات (شهرک های مهاجر نشین یهودی) به اسرائیل کمک کند. مخالفان کنفرانس صلح شعارهایی می دهند که همه فلسطینی ها سال ها تکرار کرده اند مثل «آزادی کل فلسطین» و «ضرورت مبارزه مسلحانه» و «رد

کلیه راه حل های موقتی و مبتنی بر سازش» و غیره. این شعار مخالفان لائیک است، اما اسلامگرایان هم که با کنفرانس صلح مخالف اند معتقدند که یهودیان را اسلام می تواند از فلسطین بیرون کند. آن ها ساف را قبول ندارند و در ارگان های آن شرکت نمی کنند و اخیراً به کمک گرفتن از ایران روی آورده اند. اسلامی ها اگر این حرف ها را صرفاً در مخالفت با ساف هم بزنند و قصدشان مطرح شدن بیشتر خودشان باشد - که تا حدی چنین است - اما واقعیت این است که هرچه ساف به عنوان یک جریان لائیک در کار خود ناکام بماند، مردم بیشتر به سوی اسلامی ها روی می آورند، زیرا علت برآمد اسلام شکست ایدئولوژی های دیگر چه سوسیالیسم و چه ناسیونالیسم است نه کارآیی اسلام. آینده این دو تاکتیک، چه قبول کنفرانس و چه رد آن، کاملاً روشن نیست. به این دلیل است که هر دو طرف با احتیاط قدم بر می دارند. موافقان کارشان سخت تر است و طبعاً قدرت تحرك و مانور بیشتری دارند و بسیاری از اصول پیشین را به عنوان پراگماتیسم و واقع گرایی پشت سر گذارده اند. مخالفان هم با توجه به سخت سری های دشمن و تکیه بر اصول، روی امتیاز ندادن به دشمن پافشاری می کنند. هر دو دسته با ادامه انتفاضه که مهمترین دستاورد و سلاح و نقطه قوتشان است موافق اند. اگر در پروسه ای دموکراتیک (طبعاً نسبی) انتخاب این ملت بر ادامه مذاکره یا ترک آن باشد طبعاً باید به آن احترام گذارد. ۲۰ اکتبر در تهران کنفرانسی تحت عنوان «کنفرانس بین المللی حمایت از انقلاب اسلامی فلسطین» تشکیل شد که هدف از آن ضربه زدن به سازمان آزادیبخش فلسطین و جایگزین کردن کلیه نقطه نظرات و نهادهای لائیک این سازمان با افکار و نهادهای اسلامی بود. آنهم با درک رژیم ایران از اسلام تحت رهبری خامنه ای. مصرف داخلی این کنفرانس و جنجال به پا کردن حول حمایت ایران از فلسطین احتمالاً عده ای را فریب دهد ولی بعید است که فلسطینی ها پس از آنهمه تجربه، حق تعیین سرنوشت خود را به دست ایران یا هر نیروی دیگر بسپارند. آن ها حق تعیین سرنوشت و اعمال اراده مستقل خویش را به قیمت ده ها سال مبارزه خونین و همه جانبه به دست خودشان گرفته اند و دیگر حاضر نیستند به میل این و آن بسپارند تا برایشان نسخه رهایی پیچیده شود. دموکراسی ما در حمایت از این حق آنان معنا می دهد.

تراب حق شناس، ۲۹ نوامبر ۱۹۹۱

روز جهانی همبستگی با ملت فلسطین

یادداشت ها:

- * این مقاله ابتدا در مجله آرش شماره ۱۱ دسامبر ۹۱ چاپ شده و برای این چاپ، تنها در چند مورد تدقیق و روزآمد شده است.
- ۱- ماکسیم رودنسون: عرب و اسرائیل، ترجمه رضا براهنی [چاپ اول با نام مستعار ابراهیم دانائی]، خوارزمی، تهران. ۱۳۵۶ ص ۲۹.
- ۲- برای اطلاع از این اهداف استعماری و تاریخ دخالت های قدرت های غربی رک. به:
- Henry LAURANS, Le Grand jeu, Orient arabe, Ed. Armand Colin, Paris, 1991.
- ۳- رژیم ایران هم آن را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت.
- ۴- رژیم پادشاهی عراق (که از عبدالکریم قاسم و شورش و اقدام وی به کودتا می ترسید) لشکری به فرماندهی وی روانه فلسطین کرد. عراقی ها در آنجا وارد عمل نشدند و دلیلشان این بود که «ماکو اوامر» یعنی دستور نرسیده است! این نکته بین اعراب ضرب المثل شده است. عبد الناصر در کتاب «فلسفه انقلاب مصر» (ترجمه دکتر مهدی سمسار) مکانیسم این عدم تمایل رژیم های عرب را برای شرکت مجدانه در جنگ شرح می دهد.
- ۵- این سیاستی ست که امروز نیز دنبال می کند و لذا احتمال وقوع يك جنگ دیگر را با توجه به توازن قوای بین المللی و محلی، که به ویژه پس از جنگ اخیر خلیج، به نفع اسرائیل است، نمی توان به کلی منتفی شمرد.
- ۶- رک. به نوشته محمود درویش تحت عنوان «فرودگاه» ترجمه یوسف قریب، آدینه شماره ۲۲، اول اردیبهشت ۱۳۶۷.
- ۷- در محاصره بیروت و مقاومت جانانه فلسطینی ها، قذافی به عرفات پیغام داد که خودکشی کند!
- ۸- لوموند دیپلوماتیک، دسامبر ۸۷ (ترجمه شده با چند مقاله دیگر تحت عنوان «فریاد در گلو فشرده فلسطینی ها» انتشارات هواداران سابق پیکار).

در عکس مقابل که بارها در مطبوعات مختلف دنیا چاپ شده دقت کنیم: کودکی در هردو دستش سنگ گرفته اما اول کوچکتر را پرتاب می کند. به نظر می رسد لباس به تنش کوچک شده و سردش می شود. به چهره اش نگاه کنیم که با چشمانی سرشار از اندوه و تنهایی و ملامت به ما می نگرد. در چهره اش آثار پیری دیده می شود و جثهء خرد او از وسط مایل شده تا سنگ را هرچه زودتر پرتاب کند. مسلماً نمی ترسد، اما آیا فکر می کنید از این به بعد هم نمی ترسد؟ آیا می توان تصور کرد که روزی آرام و بی دغدغه بازی کند؟ از ته دل بخندد؟ آیا او هم مثل بچه های دیگر از تاریکی و گرگ می ترسد؟ چه شده که وضع او امروز چنین است؟ زندگی او چگونه تأمین می شود؟ آینده اش چیست؟